

گفت‌وگوی دو کتاب دربارهٔ فیلم و فلسفه

● مهرداد پورعلم

دکترای پژوهش هنر و مدرس دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران

mehرداد.pourelm@yahoo.com

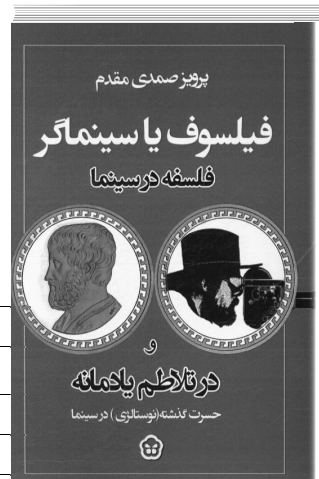
چکیده

دو کتاب فیلسوف یا سینماگر^۱ و فیلم همچون فلسفه به شیوهٔ خود به مسئلهٔ فیلم و فلسفه و نسبت‌شان می‌پردازند. فیلسوف یا سینماگر از همان آغاز می‌کوشد با رویکردی ارزش‌گذارانه چنین تعبیری را نادرست و ساختگی بداند اما فیلم همچون فلسفه می‌کوشد با رویکردی تحلیلی از چند زاویه به این موضوع نزدیک شود و در هر گام برهان‌های مخالفان و منتقدان را هم بررسی کند. گفت‌وگوی خیالی زیر میان این دو کتاب بر پایهٔ نوشته‌های متن هر یک از آنهاست. عنوان هر کتاب نیز به خوبی نشانگر رویکرد آن به موضوع است. فیلسوف یا سینماگر از همان آغاز تکلیف خود را با ناممکن بودن همنشینی این دو جار می‌زند اما فیلم همچون فلسفه نه به عامل یا کنشگر فلسفه و سینما که به مفهوم فیلم و فلسفه و امکان اندیشیدن بر پرده می‌اندیشد.^۲ پرسش‌های این مقاله از نگارنده است که کوشیده در شیوه‌ای تحلیلی و نوآورانه به دنبال یافتن پاسخ در این دو اثر باشد. این مقاله از دریچهٔ این گفت‌وگوی کوتاه به معرفی و بررسی نقطه نظرات مطروحه در این دو کتاب می‌پردازد.

کلیدواژه: کتاب فیلسوف یا سینماگر، کتاب فیلم همچون فلسفه، رویکرد ارزش‌گذارانه، رویکرد تحلیلی

آیا فلسفه و سینما پیوندی با هم دارند؟

فیلسوف یا سینماگر: نه. بارها به عناوینی چون «استاد فلسفه در سینما»، «فیلم فلسفی»، «فیلسوف فیلمساز» و «کارگردان فیلسوف» برخورد ایم اما باید بدانیم



■ صمدی مقدم، پرویز (۱۳۹۷). **فیلسوف یا**

سینماگر: اندیشه‌های فلسفی در سینما و در تلاطم

یادمانه حسرت گذشته (نوستالژی) در سینما.

تهران: فرهنگ و سینما.

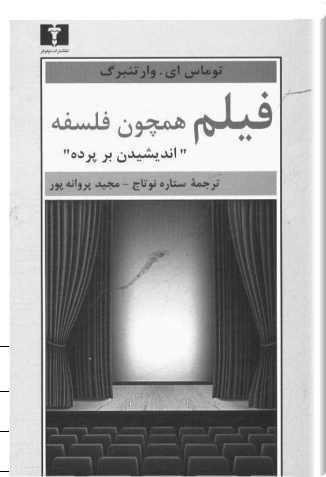
که چنین عنوان‌هایی معنی‌چندانی ندارند و شاید حتی باید آنها را بی‌معنی دانست. چیزی به نام فیلم فلسفی نداریم. سینما هیچ نیازی به فلسفه محض ندارد و فلسفه محض نیز بدون سینما کارش را بهتر انجام می‌دهد.

فیلم همچون فلسفه: هنگامی که نخستین بار ادعا کردم فیلم‌ها می‌توانند با دل‌نگرانی‌های فلسفی مرتبط باشند این ادعا با سکوتی کم‌وبیش مرگبار در جهان فلسفه مواجه شد. حال پس از گذشت یک دهه‌ونیم افتخار می‌کنم که عضوی از زیررشته‌ای از فلسفه هستم که در حال شکوفایی است و نه تنها با تفکر درباره مسائل فلسفی که در باب ماهیت فیلم‌ها مطرح می‌شود بلکه همچنین با بهره‌گیری از این رسانه در حکم روشی برای پرداختن به مسائل فلسفی، فیلم‌ها را جدی می‌گیرد.

مرادتان از فلسفه چیست؟

فیلسوف یا سینماگر: فلسفه محض با کمک واژه‌ها به خردورزی در هر چیزی و به ارزش‌ها، هستی، علت آگاهی می‌پردازد و سینما با تصویر و شکل واقعیت از هر مجرای که بیابد به این آگاهی می‌رسد. فلسفه مطالعه ماهیت واقعیت است و سینما و هنر نمایش چون‌وچرایی واقعیت. فیلم یا سینمای فلسفی وجود ندارد و هرگز در سینما وجود نخواهد داشت. به گفته بهروز افخمی «هنرمندان بزرگ هرگز از فیلسوفان و حکما الهام نمی‌گیرند. آنها حتی از قوه عاقله خودشان هم تبعیت نمی‌کنند».

فیلم همچون فلسفه: اجازه دهید سه تعریف متمایز از فلسفه را مطرح کنم. تعریف نخست فلسفه را رشته‌ای می‌داند که به مجموعه نسبتاً محدودی از آنچه که معمولاً پرسش‌های ابدی نامیده می‌شوند می‌پردازد. امانوئل کانت



■ وارنبرگ، توماس ای (۱۳۹۶). *فیلم همچون فلسفه: اندیشیدن بر پرده*، ترجمه ستاره نوتاج و مجید پروانه پور. تهران: نیلوفر.

فصلنامهٔ نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۵۱

فلسفه را تلاش برای پاسخ دادن به سه مسئله زیربنایی می‌داند: چه می‌توانم بدانم؟ چه باید بکنم؟ می‌توانم خواهان چه چیزی باشم؟ در دومین تعریف فلسفه رشته‌ای است که دربارهٔ رشته‌های دیگر سؤال می‌پرسد. رشته‌ای که دانشی را که در رشته‌های دیگر ایجاد می‌شود دستمایهٔ خود قرار می‌دهد. سومین تعریف فلسفه روش‌شناختی است. در این دیدگاه همهٔ مسائل فلسفی عملاً در حوزهٔ دیگری مطرح شده‌اند. فلسفه شامل فرم‌های گفتمانی خاصی همچون استدلال و آزمایش فکری است. از این رو فلسفه مجموعه‌ای از روش‌های خاص برای پرداختن به دست‌مایه‌هایی است که در رشته‌های فکری دیگر هم مطرح شده‌اند. اگر مسائل فلسفی شامل ابتدایی‌ترین دغدغه‌های مشترک ما انسان‌ها باشد، منطقی است که فیلم‌ها به این مسائل می‌پردازند زیرا این‌ها پرسش‌هایی هستند که به طور طبیعی همیشه ما را به خود می‌کشند. برای نمونه بسیاری از فیلسوفان مانند استنلی کاول^۳ می‌کوشند ثابت کنند که فیلم‌های روایی عامه‌پسند هم دارای ژرفای فلسفی هستند.

فیلسوف یا سینماگر: بر خلاف نظر شما باید اذعان کنیم و بپذیریم که سینما جای فلسفه‌بافی نیست و ابزار یا واسطهٔ شایسته‌ای هم برای بیان مفاهیم صرف فلسفی و سخنرانی‌های پیچیده و شعاری علوم و معارف فلسفی هم نیست. اصلاً سینما سینما است. شعر شعر است و فلسفه فلسفه. ماهیت سینما نور و حرکت و خیال است و ماهیت فلسفه اندیشه و واقعیت و حقیقت. این دو حتی نمی‌توانند کمکی زیربنایی به هم بکنند. هرگز فیلسوف سینماگر و سینماگر فیلسوف نداشته‌ایم و من به‌شخصه هیچ کس را با این عنوان و مشخصات نمی‌شناسم.

فیلم همچون فلسفه: این ادعا که فیلم‌ها می‌توانند به فلسفه بپردازند و

یا حتی فلسفه بورزند، با این ادعا که فیلم‌ها (آثاری) فلسفی هستند، تفاوت دارد.

فیلسوف یا سینماگر: شما فردی خوش سلیقه و چارچوب‌گرا هستید که در برخورد با هر مقوله انسانی لباس آن مقوله را بر تن فلسفه می‌پوشانید و همچون ترکیب شیر و کائو عنصر سومی را معرفی می‌کنید که برای خودش تعریف و مختصات و مشخصاتی دارد و به کار تازه‌ای می‌آید و نقش خاصی را هم در هنر و ادبیات و اخلاق ایفا می‌کند. مثل فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، فلسفه هنر، فلسفه سینما. این البته شیرکائوی خوشمزه و پرتطرفداری است اما مشکل اینجاست که عنصر ناب و اولیه نیست.

فیلم همچون فلسفه: سلامت فرهنگ، جامعه و جهان ما در گرو به رسمیت شناختن اهمیت فلسفه برای این جهان است. و یکی از اولین نشانه‌های چنین امکانی، تصدیق بیش از پیش این موضوع است که همه انواع و اقسام فیلم‌ها می‌توانند فلسفه را بر پرده بکشند و گاهی نیز حقیقتاً همین کار را می‌کنند.

فیلسوف یا سینماگر: فیلمی که مخاطب عام دارد و به تبیین عالم هستی در قالب مفاهیم ساده و همه‌فهم می‌پردازد، پیوندی همه فهم نیز با فلسفه عمومی برقرار می‌کند و باید گفت که سینما تا این حد جوابگوی فلسفه است و نه بیشتر. به فلسفه سینما فیلموسوفی می‌گویند و آن یعنی مطالعه فیلم به عنوان اندیشیدن با تئوری هستی فیلم و فرم آن. حال از این طریق به کجا می‌خواهند برسند جز پر حجم کردن جزوه‌های درسی دانشجویان فیلم و هنر، خدا داند و بس. می‌دانید چرا فلسفه در سینما به هجو می‌رسد؟ شاید به این دلیل که فیلمساز کلافه شده از یافتن پاسخ و سردرگم در پیچیدگی‌های افکار فلسفی سر به شورش می‌گذارد و با لجاجت از در تمسخر و خلاف‌گویی و انکاری لجوجانه برمی‌آید.

پس شما سینما را در سنجش با فلسفه از حقیقت دور تر می‌دانید؟

فیلسوف یا سینماگر: سینما واقعیت را به هم می‌ریزد و در واقع منکر واقعیت است. مهمترین ویژگی سینما دروغ‌گویی آن است. این همان خاصیت افیون و مواد مخدیری است. یکی از دلایلی که سینما نمی‌تواند با فلسفه کنار بیاید این است که بر خلاف فلسفه، همیشه ابزار دست و در خدمت قدرت‌های بزرگ، سیاستمداران و حکام بوده است. سینما می‌تواند جنگ‌آفرین، تفرقه‌افکن، تحمیق‌کن، فریب‌دهنده، تحریف‌گر و... باشد. اما دیده نشده است که جنگی را خاموش کند و حقیقتی را آشکار سازد. سینما به حل مسئله آپارتاید و تبعیض نژادی در غرب و به‌ویژه در آمریکا هیچ کمکی نکرده است اما تا توانسته از سوژه‌های هیجان‌انگیز آن بهره برده و حتی استفاده ابزاری کرده و جیب‌ها را پرپول ساخته است. حتی یک سینماگر نمی‌شناسیم که مبارز شناخته شده

ضداستعماری باشد.

فیلم همچون فلسفه: در آغاز فیلم **عصر جدید**^۴ (چارلی چاپلین) یکی از روش‌هایی که فیلم‌ها به کمک آن می‌توانند چنین کاری را انجام دهند، می‌بینیم. فیلم از کنار هم نهادن دو تصویر کارگران کارخانهٔ مدرن و گوسفندانی که به کشتارگاه هدایت می‌شوند عاقبت خفت‌بار آنها را نمایش می‌دهد. این سکانس تصویری از یک نظریهٔ فلسفی نیست بلکه می‌خواهم نشان دهم ماهیت تصویری فیلم مانع از آن نیست که فیلم بتواند ایده‌ای را بیان نماید، یا تفکر کند. بر خلاف بسیاری از نظریه‌پردازان، امر بصری و امر شناختی در مقابل یکدیگر قرار ندارند.

فصلنامهٔ نقدکتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شمارهٔ ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۵۳

یک نمونه از تفکر فلسفی که در **عصر جدید** گنجانده شده روایت بصری کاملی از استعارهٔ مارکس دربارهٔ ماشینی شدن انسان است، روایتی که این استعاره را عینی‌تر می‌سازد. **عصر جدید** به ایدهٔ بدیهی‌تر مکانیکی شدن جسم، این مفهوم را اضافه می‌کند که روال‌های تکراری چنان ذهن را خشک و سخت ساخته‌اند که ذهن نیز به مکانیسمی محض تبدیل شده است و تا رد الگوهایی را می‌بیند که باید به دنبال آن‌ها باشد و آن‌ها را تشخیص دهد. نمایش این مؤلفه‌ها در فیلم بسیار خلاقانه و به عقیده من دارای دلالت فلسفی هستند.

آیا این بدین معنا است که عصر جدید حقیقتاً فلسفه می‌ورزد؟

فیلم همچون فلسفه: پاسخ من به این پرسش مثبت است زیرا فیلم تصاویری عینی از مدعیات انتزاعی مارکس برای بینندگان ترسیم می‌کند، تصاویری که به مخاطبین فیلم، دلالت انسانی انتزاعات را نشان می‌دهند. فیلم‌های داستانی می‌توانند از طریق روایت خود برهان‌آوری کنند زیرا فیلم‌ها آزمایش‌هایی فکری را بر پرده نمایش می‌دهند که نقشی اساسی در ارائهٔ مثال نقض در برابر نهادهای فلسفی بازی می‌کند.

فیلسوف یا سینماگر: ما در فیلم جواب گره‌ها و پیچیدگی‌های زندگی را نمی‌جوییم بلکه فقط می‌خواهیم آنها را نادیده گرفته یا به تمسخر بگیریم به نحوی که آن‌ها را بی‌ارزش و فاقد هرگونه اثرگذاری تلقی کنیم و هر فیلمسازی که در این کار موفق‌تر عمل کند محبوب‌تر و دارا تر می‌شود. این راز دروغین بودن سینماست زیرا واقعیات تلخ و تحمل‌ناپذیر را نفی کرده و به تمسخر می‌گیرد، نوعی تحذیر و از خود بیخودی و نسیان موقت. اما فلسفه فرد را به شدت با خودش و چون و چراهای زندگی و موجودیتش درگیر می‌کند، او را آزار می‌دهد، به رنجی مداوم می‌اندازد و حتی تهدید به نابودی می‌کند.

آیا فیلمسازانی را می‌شناسید که به حوزه فیلم و فلسفه نزدیک شده باشند؟ فیلسوف یا سینماگر: کیارستمی در فیلم‌ها و عکس‌هایش تنها به درون خود و آرام کردن و ارضای خواسته خویشتن توجه دارد. افکار شهید ثالث یا کیمیاوی، کمابیش برای مخاطب قابل درک نیست. فضای نوستالژیک آثار این فیلمسازان به اصطلاح بار عمیق فلسفی دارد و سرشار از واقع‌گرایی بی‌حرکت و جنبش است. اصغر فرهادی یک ژورنالیست است. برای او سه چیز مهم‌اند: میزانسن، فیلمنامه و تدوین. باقی هنرها کمترین اهمیت را در فیلم‌های او دارند.

دست کم می‌توانید از چند فیلم نام ببرید؟

فیلسوف یا سینماگر: درخشش ابدی یک ذهن پاک^۵ از میشل گوندری^۶ از فیلم‌هایی است که از صحنه‌هایش می‌توان برای بررسی و بحث درباره موضوعات فلسفی استفاده کرد، هرچند مسائل و آرای فلسفی آشکارا در آن‌ها به کار نرفته باشد. این فیلم از سورئال‌های عاشقانه است که به روابط و کمبودهای زندگی روزمره می‌پردازد.

فیلم همچون فلسفه: درخشش ابدی حاوی آزمایشی فکری است که در حکم مثال نقضی در برابر نظریه فایده‌گرایی عمل می‌کند.

فیلسوف یا سینماگر: بلید رانر^۷ (ریدلی اسکات)^۸ به معنای انسان بودن در دوره فرمان‌پذیری می‌پردازد. زندگی بیداری^۹ (ریچارد لینکلینتر)^{۱۰} فیلمی انیمیشن درباره مردی است که در خیالش با افراد گوناگونی ملاقات می‌کند و با آنها در رابطه با مفهوم و هدف دنیا و مجبور بودن و اختیار انسان به بحث می‌نشیند. در جاده مال‌هالند^{۱۱} دیوید لینچ^{۱۲} از بینندگان می‌خواهد که از دید خود به داستان نگاه کرده و خودشان نتیجه‌گیری کنند. ماتریکس^{۱۳} می‌گوید که حقیقت بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی است که اکثر مردم درک کرده‌اند. فیلم می‌خواهد بگوید که دیگر جهان بیرون را الگو و سرمشق خود قرار ندهید.

فیلم همچون فلسفه: ماتریکس بیش از هر فیلم دیگری که من می‌شناسم بحث فلسفی برانگیخته است. این فیلم فرضیه فریب شک‌گرایانه دکارت را از طریق نمایش یک جهان داستانی که در آن فرضیه فریب حقیقت دارد، به تصویر می‌کشد. کاری که این فیلم می‌کند مشابه با متن دکارت است. فیلم، این فرض را زیر سؤال می‌برد که باورهای مألوف ما، راهنمایی قابل اطمینان برای تشخیص ماهیت حقیقت هستند.

نظرتان درباره کتاب‌ها و پژوهش‌های دیگر درباره رابطه فیلم و فلسفه چیست؟

فیلسوف یا سینماگر: کتاب‌های زیادی با عناوین فلسفه و سینما چاپ شده و در این کتاب‌ها چه تألیف و چه ترجمه به رابطه و تلاقی فلسفه و سینما و

امکان یا عدم امکان این پیوند پرداخته شده است، جالب اینکه اغلب بی‌نتیجه و اثبات نشده رها شده‌اند. رابطه هنر هفتم و غار افلاطون و اینکه این همان است و آن همین، از این دست مکاشفه‌هاست و به این نتیجه می‌رسد که سایه‌های افتاده روی دیوار غار در اثر نور شعله‌های آتش همان تصاویر روی پرده است، پرده‌ای در غار تاریک. گی دوبور^{۱۴} و آندره بازن^{۱۵} و ژیل دلوز^{۱۶} و ژولیت سرف^{۱۷} از کسانی هستند که در این باره نوشته‌اند.

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۷

۱۵۵

فیلم همچون فلسفه: استنلی کاول از جمله سرشناس‌ترین افرادی است که ادعا کرده فیلم و فلسفه مشغله‌ای مشترک در باب شک‌گرایی دارند. دیدگاه کاول تأثیر مهمی بر فلاسفه دیگر داشته است. کریستوفر فالزون^{۱۸} در کتابی با عنوان بحث‌برانگیز فلسفه به سینما می‌رود؛ مقدمه‌ای بر فلسفه^{۱۹}، از این ادعا دفاع می‌کند که فیلم را می‌توان فلسفه محسوب کرد. او با ارجاع به تمثیل غار افلاطون، ادعان می‌کند که تعصب فلسفی عمیقی در برابر این ایده که تصویر بصری راه دستیابی به روشننگری فلسفی است، وجود دارد. استفان مولهال^{۲۰} فیلسوف دیگری است که صراحتاً این ایده که فیلم‌ها می‌توانند فلسفه‌ورزی کنند را در کتاب درباره فیلم^{۲۱} تصدیق می‌کند. او باور دارد که مهارت و خودآگاهی به کار گرفته شده در فیلم‌ها برای گسترش دادن و پرداختن به این موضوع... به او می‌گوید که خود این فیلم‌ها را باید چنان دانست که بهره‌ای حقیقی به این مباحثات فکری می‌بخشند.

فیلسوف یا سینماگر: تلقین^{۲۲} (کریستوفر نولان^{۲۳}) قرن‌ها ذهن مخاطب را به بازی می‌گیرد. در میان ستارگان^{۲۴} فیلمی حماسی علمی-تخیلی به کارگردانی کریستوفر نولان است که می‌پرسد اگر علم بتواند روحانی شود چه خواهد شد. زندگی شیرین^{۲۵} (فدریکو فلینی^{۲۶}) درباره هفت گناه کبیره است که در طول هفت شبانه و روز به وقوع می‌پیوندد. درخت زندگی^{۲۷} ترنس مالیک^{۲۸} فیلمساز مهجور انگلیسی که خود فلسفه خوانده و به سختی و با وسواس بسیار ساختن فیلمی را شروع می‌کند، یک فیلم فراموضوعی یا فرانسانی است.

و سخن پایانی؟

فیلسوف یا سینماگر: هرگز نظریه معتبر و عامه‌پسندی از سوی هیچ نظریه‌پردازی ارائه نشده است و در آخر، همه به این پرسش‌های بدون جواب رسیده‌اند که اصلاً فرم فلسفی فیلم چگونه است و این رشته را چه کسانی باید تحلیل و ترویج کنند. سینما را چه کار به تن در دادن به دشواری‌های فلسفی؟! **فیلم همچون فلسفه:** من نیز مانند تقریباً همه فلاسفه‌ای که درباره فیلم قلم می‌زنند، نخست این ایده را رد کردم که فیلم‌ها هنگامی که یک ادعا، نظریه یا دیدگاه فلسفی را به تصویر می‌کشند، می‌توانند فلسفه بورزند. اما

هنگامی که دریافتیم فیلم و فلسفه می‌توانند روابطی متعدد و همپوشان داشته باشند، این ایده که تصویربودن، یک روش فلسفی مهم برای فلسفه‌ورزیدن فیلم‌هاست، بسیارپذیرفتنی‌تر به نظر رسید.

پی‌نوشت

۱. نام کتاب در شناسنامه انگلیسی چنین آمده: *Filsoof Ya Cinemagar Philosopher or Director*.
۲. در بازگفت از کتاب‌ها، هیچ تغییری در شیوه‌ی نگارش داده نشده است. پی‌نوشت‌ها از مصاحبه‌کننده است.

- | | |
|-------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------|
| 3. Stanley Cavell | 17. Juliette Cerf |
| 4. Modern Times (1935) | 18. Christopher Falzon |
| 5. Eternal Sunshine of the Spotless Mind (2004) | 19. Philosophy Goes to the Movies: An Introduction to Philosophy |
| 6. Michel Gondry | 20. Stephen Mulhall |
| 7. Blade Runner (1982) | 21. On Film |
| 8. Ridley Scott | 22. Inception (2010) |
| 9. Waking Life (2001) | 23. Christopher Nolan |
| 10. Richard Linklater | 24. Interstellar (2014) |
| 11. Mulholland Dr. (2001) | 25. La dolce vita (1960) |
| 12. David Lynch | 26. Federico Fellini |
| 13. The Matrix (1999) | 27. The Tree of Life (2011) |
| 14. Guy Debord | 28. Terrence Malick |
| 15. Andre Bazin | |
| 16. Gilles Deleuze | |